

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

آبتین درفش

۲۱ اکتوبر ۲۰۱۵

## در گذار سوال جنبش خودانگیخته یا سازماندهی آگاهانه؟

۲

به ادامه گذشته:

اگر شاخه خشکی که مستعد آتش گرفتن است را در يك محیط مناسب، یعنی، هوای گرم تابستانی، خشک‌سالی چندین ساله، اشعه مستقیم خورشید و وزشی گرم در حد سایش برگ‌ها در نظر گیریم، آن وقت ایجاد جرقه، شعله کشیدن شاخه، سرایت آن به درختان اطراف و آتش گرفتن جنگل نه تنها نامحتمل نیست، بلکه تحقق آن را هر ساله در این‌جا و آن‌جا جهان بارها و بارها در اخبار شنیده‌ایم. طبقه کارگر به‌مثابه يك سوژه خودآگاه امکان رهایی خود و کل بشریت را در خود دارد، اما این امکانیست بالقوه که در شرایطی مناسب می‌تواند بالفعل شود. این فقط توان و استعداد درونی و ویژگی‌های طبقه کارگر نیست که آرام و تدریجی در يك مسیر تکاملی پیش می‌رود. نیروهای بازدارنده آگاهانه نیز در کارند. بورژوازی بی‌خیال و فارغبال بر بستر ثروت و قدرت نغزیده است. اگر کارگر برای درک چیستی سرمایه و نقش آن در تولید دچار ابهام است، بورژوازی خیلی خوب می‌داند که منشای ثروتش غصب ارزش اضافی تولید شده توسط کارگر است. و درست به‌همین دلیل، اردکی را می‌ماند که در سطح آب آرام اما زیر آب مثل شیطان در تگ و تاب است. بورژوازی يك لحظه از پوشیده داشتن جریان ارزش اضافی با روکش ایدئولوژیک، در حین صیقل دادن شمشیر دولت بر فراز گردن کارگر، غفلت نمی‌کند؛ نرمی بستر سختی مصاف با طبقه کارگر را به او هشدار می‌دهد. در پاسخ به این سختی مصاف است که او خانه کارگر و اتحادیه‌ها و شوراهای زرد، به‌عنوان ستون پنجم خود در درون طبقه کارگر بنا می‌کند؛ در سطح ملی و جهانی رسانه می‌سازد؛ دانشکده‌ها برپا می‌کند؛ استادان ریش و پشمی اجیر و نیمه اجیر می‌کند؛ گفتمان‌های اغفال کننده باب می‌کند؛ تاریخ جعل می‌کند؛ نظام سرمایه‌داری را يك نظام عقلانی و در نتیجه جاودانی نشان می‌دهد؛ سرمایه‌دار را کارآفرین خیری می‌شناساند که نه برای سود بلکه برای ایجاد کار و رونق صنعت سرمایه‌گذاری می‌کند؛ سود را نتیجه خلاقیت بی‌بدیل او نشان می‌دهد، و در يك کلام هر حقه‌بازی و ترفندی که تا این لحظه در انبان ایدئولوژی بشریت جمع شده است را به‌کار می‌گیرد تا از کارگر در وهله نخست موجودی سربراه، بی‌توقع و فرمان‌بر بسازد و در وهله بعدی مبارزاتش را عقیم و اگر نشد تحت کنترل در آورد. با این وجود هنوز "انتقاد سلاح" به قوت خود باقی‌ست: پولیس، دادگاه، زندان، شکنجه و اعدام، که در مورد مشخص ایران و کشورهای استبدادی، حتا زمانی که مبارزات طبقه کارگر از حد کنترل ایدئولوژیک خارج نشده است، نیز به‌عنوان عامل بازدارنده چاشنی کارکرد

ایدئولوژی می‌شوند. قصدم از این توضیح و اوضاحت این است که بگویم، مطابق داده‌های تجربی، احتمال تحقق توان و استعداد طبقه کارگر به‌عنوان سوژه آگاه، با توجه به مداخله آگاهانه و بسیار توانمند بورژوازی، اگر همه چیز به‌حال خود رها شود، چیزی حدود صفر است.

اکنون نوبت طرح این سؤال رسیده است که برآستی برای بالفعل کردن توان طبقه کارگر در شرایطی که در محاصره همه‌جانبه بورژوازی ست چه راه برون‌رفتی وجود دارد؟ من اگر قرار بود با زبان معمول این سؤال را مطرح کنم یقیناً به‌جای طرح سؤال به‌صورت "چه راه برون‌رفتی وجود دارد؟" باید می‌پرسیدم: "چه باید کرد؟" اما از طرح سؤال به این صورت اجتناب کردم؛ چرا که این سؤال به این صورت در سال ۱۹۰۲ برای لنین در مورد مشخص روسیه طرح شد و او پاسخ خود را به آن داد. اکنون نوبت ماست که، بدون مبتلا شدن به پاسخ‌های قالبی، با تکیه بر دانش و درس‌آموزی از تجارب موجود در حد توان‌مان به این سؤال سمج پاسخ دهیم؛ سؤالی که هرگز دست از سر پوینده راهی که به‌رغم رهروان بسیارش اما هر لحظه نو می‌شود بر نمی‌دارد. پاسخ‌ها یقیناً در مورد روسیه اوایل قرن بیست با جمعیت کثیر دهقانان، اگر چه با تعیین‌کننده بودن مناسبات سرمایه‌داری، یا فی‌المثل با چین عمدتاً دهقانی در سال‌های ۱۹۳۰ در مقایسه با امروز ایران که سرمایه‌داری حتا دور افتاده‌ترین روستاهای آن را از طریق تولید کالایی به‌منظور فروش در بازارهای ملی و جهانی فتح کرده است نمی‌توانند یکسان باشند. یافتن پاسخ چه باید کرد‌ها اما بیش از هر چیز نیاز به جسارت دارد؛ جسارت برای نترسیدن از نتیجه تحقیق. برای یافتن پاسخ‌ها، اما، دست ما چندان هم خالی نیست؛ ما تجربه چندین انقلاب پیروزمند و همچنین تجربه چندین انقلاب ناکام را در اختیار داریم. این انقلاب‌ها معمارانی داشته‌اند با دنیایی از تجربه‌های مثبت و منفی، که هر دو، هم مثبت و هم منفی، به‌یک اندازه برای ما درس‌آموز هستند.

بر این قرار، مسیر خود را دنبال می‌کنم. برای خنثا کردن مداخله آگاهانه دشمن طبقاتی که از سازماندهی بسیار پیشرفته و امکانات بسیار زیاد برخوردار است به نوعی توازن قواء نیاز است، هم در حیطه مبارزه ایدئولوژیک و هم در حیطه رویارویی با دستگاه سرکوب دولت بورژوازی. این توازن قواء، اما، در شرایط معمول که چرخ بورژوازی بدون لنگر در حال چرخش است، نه به لحاظ ایدئولوژیک و نه به لحاظ رویارویی با دولت سرمایه‌داری، محتمل نیست؛ مطلقاً نمی‌توان تصور کرد که اردوی انقلاب - منظوم کلیه جنبش‌های اجتماعی به‌رهبری طبقه کارگر است - به آنجائی برسد که بتواند سلطه ایدئولوژیک بورژوازی و یا دستگاه‌های حقوقی، قضائی و اجرائی دولت سرمایه‌داری را زیر سؤال تعیین‌کننده بکشد، برای مثال با توان رسانه‌ی سرمایه‌داری یا با نیروی نظامی دولت سرمایه‌داری برابری کند. با این وجود، مقاطع زودگذری هست که نه تنها احتمال توازن قوای نسبی بلکه احتمال به‌زیر کشیده شدن دولت سرمایه‌داری توسط اردوی انقلاب در یک قیام همگانی وجود دارد. این مقاطع زودگذر هنگامی دست می‌دهند که سرمایه‌داری با بحران عمیق اقتصادی - سیاسی - اجتماعی دست به‌گریبان باشد. برای آن‌که از دل این قیام‌ها انقلابی پیروزمند سر برکشد همه چیز تابع قوانین جنگ - یا به زبان مارکس هنر جنگ - است. سازماندهی، ستراتیژی، ساز و برگ جنگی، جنگنده پا به براق در میدان جنگ، رهبری و ارأه پیروزی، از شروط نخستین یک جنگ پیروزمند هستند. نتیجه‌ی قیام، در صورت نبود هر کدام یا دست‌کم جبران ضعف هر یک با قوت دیگری، از پیش معلوم است. در باره کسی که از پیش تدارک قیام را ندیده باشد و شرایط پیروزی را فراهم نکرده باشد و در عین حال آرزوی یک جامعه کمونیستی را در سر پیرورد سه حالت متصور است: یکم اصلاً قصد جنگیدن ندارد؛ دوم تمنیات دل را جایگزین واقعیت‌های سخت زمینی کرده است؛ سوم، پرومته‌وار تکرار سرنوشت کموناردهای پاریس را در جنگ نا برابرشان با ارتش سازمانمند، کارآموده و سراپا مسلح پروس در انتظار نشسته است.

با تکیه بر استعاره جنگ و توصیف قیام بر حسب شرایط جنگی، بر آن نبودم که از قیام يك شکل واحد را به دست دهم. قیام می‌تواند، بسته به چگونگی عوامل داخلی و بین‌المللی درگیر با آن، از جمله پراکسیس خود ما، در اشکال گوناگون و شدت و ضعف‌های مختلف صورت گیرد. با تکیه به استعاره جنگی بر این واقعیت تأکید دارم که سرنوشت نزاع‌های اجتماعی را توازن قواء تعیین می‌کند؛ هیچ چیز را نمی‌توان به امید نیروهای فراتجربی و یا الگوبرداری از دیگر انقلابات سپرد.

خنثا کردن مداخله آگاهانه دشمن طبقاتی برای بالفعل کردن توان ذاتی و ویژگی‌های تاریخی طبقه کارگر به ناگزیر مداخله‌های آگاهانه را می‌طلبد. اما این مداخله آگاهان در چه زمینه و توسط چه کسانی، چگونه و تا کجا باید انجام گیرد؟ از سؤال نخست آغاز می‌کنم. **مداخله آگاهانه در چه زمینه‌ای؟** در میان توانائی‌های ذاتی طبقه کارگر دو توان از همه بیش‌تر تهدید کننده منافع بورژوازی‌ست. یکی توان آگاه شدن به همسرنوشتی با دیگر اجزای طبقه و دیگری توان سازمان‌پذیری یا سازمانیابی خودانگیزته این طبقه. پر واضح است که بورژوازی نیز هم و غم خود را متوجه این دو توان ذاتی طبقه کارگر بکند؛ که اولی را با دامن زدن به رقابت و دومی را با ایجاد مانع، به هر طریق ممکن، چاره‌اندیشی می‌کند. مسلماً ایجاد همبستگی طبقاتی و کمک به سازمانیابی طبقه کارگر اصلی‌ترین زمینه فعالیت آگاهانه خنثا کننده را تشکیل می‌دهد.

دومین سؤالی که باید پاسخ داد این است که **مداخله آگاهانه توسط چه کسانی؟** نه از دست پنهان تنظیم کننده بازار خبری هست و نه از امدادهای غیبی گوش‌آشنا و نه اساساً از هیچ چیز چیزی می‌تواند به وجود آید. پس ناگزیر باید در همین محدوده خاکی به جست و جوی آن نیروی مصمم و پیگیری بگردیم که بخواهد با مداخله آگاهانه‌اش شرایط لازم برای بالفعل شدن توان و ویژگی‌های بالقوه طبقه کارگر را فراهم کند. با يك نگاه کلی به اطراف، در می‌یابیم که کمونیست‌ها، فعالان کارگری و رهبران طبیعی طبقه کارگر تنها کاندیداهای موجود برای خنثا کردن مداخله آگاهانه بورژوازی هستند و لاغیر. پیش‌تر تعریفی اجمالی از هر کدام از آن‌ها به دست دادم. در این‌جا این را اضافه می‌کنم که يك دیوار چین کمونیست‌ها را از طبقه کارگر جدا نمی‌کند؛ يك کارگر می‌تواند يك کمونیست باشد همچنان که يك کمونیست می‌تواند يك کارگر باشد. فزون بر این، همپوشی‌های بسیاری بین کمونیست‌ها، فعالان کارگری و رهبران طبیعی طبقه کارگر وجود دارد که از آن‌ها به جای بخش‌های مجزا يك پیوستار می‌سازد که از ارتباط ارگانیک بین آن‌ها حکایت دارد؛ به عبارتی يك نیاز متقابل آن‌ها را به‌سوی هم می‌کشد. کمونیست‌ها از يك طرف اساساً ایده‌های خود را مدیون پراکسیس طبقه کارگر هستند - به‌زبان مانیفست: "احکام نظری کمونیست‌ها... فقط بیان عمومی اوضاع و احوال واقعی يك مبارزه طبقاتی موجود، يك جنبش تاریخی جاری در برابر چشمانمان هستند" - و پیوسته آن‌ها را به‌طور مستقیم و غیر مستقیم به‌واسطه مبارزات طبقه کارگر تکمیل و به‌روز می‌کنند، و از طرف دیگر، کمونیست‌ها تحقق آرزوهای خود را در پراکسیس این طبقه می‌بیند - باز هم به‌زبان مانیفست: "آن‌ها منافع کل پرولتاریا ندارند". متقابلاً، طبقه کارگر هم برای دستیابی به مطالبات و خواست‌های خود نیازمند دانش کمونیستی، به‌مثابه علم رهائی پرولتاریا است. البته رابطه پیوستاری و نیازهای متقابل بین کمونیست‌ها و طبقه کارگر را باید به صورت يك قاعه کلی در نظر گرفت، مواردی که این قاعده را نقض می‌کنند نیز وجود دارند. کارگران بسیاری می‌توانند به‌واسطه تبلیغ، تطمیع و تهدید بورژوازی به سمت جریان‌های غیر کارگری کشیده شوند، همچنان که کمونیست‌های خودخوانده زیادی وجود دارند که یا از همان آغاز مسیرشان کارگری نیست و یا در اولین سربالائی‌ها مسیر عوض می‌کنند و سر از آغل پر و پیمان‌تر سرمایه در می‌آورند. اما این موارد استثناء بر قاعده هستند.

سومین سؤال این است که این مداخله آگاهانه چگونه باید انجام شود؟ در واقع، با مسلم فرض کردن این که این مداخله باید به‌طور سازمان‌داده شده باشد می‌توانیم سؤال را این گونه مطرح کنیم که این مداخله آگاهانه باید در چه ظرف سازمانی صورت گیرد؟ اصولاً هدف اصلی که سازمان باید به آن دست یابد شکل سازمان را تعیین می‌کند؛ به عبارتی هر ظرف سازمانی متناسب با نوع خاصی از فعالیت است. اگر از این قاعده کلی حرکت کنیم لازم می‌آید که قبل از هر چیز اهداف و فعالیت‌هایی که موضوع سازماندهی هستند را به‌روشنی تعریف کنیم. این اهداف و فعالیت‌ها را من به دو دسته تقسیم می‌کنم:

**یکم،** اهداف و فعالیت‌هایی که موجودیت سازمان را ضروری کرده‌اند، که این‌جا منظور همان مداخله آگاهانه سازمان‌مند به‌منظور خنثا کردن مداخله بورژوازی و بالقوه کردن توانائی ذاتی طبقه کارگر است. من این اهداف و فعالیت‌ها را اهداف اصلی می‌نامم. بدون ورود به جزئیات می‌توان اهداف و فعالیت‌های اصلی را تحت عنوان کلی **کمک به سازمانیابی طبقه کارگر برای سرنگونی سلطه بورژوازی و تسخیر قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر** خلاصه کرد. این جزئیات را شاید بتوان در حد چارت سازمانی مشخص کرد، ولی به طور واقعی فقط از جمع‌بندی خود مبارزات لحظه به لحظه طبقه کارگر قابل استنتاج‌اند. بدون حضور فزینی در مبارزات طبقه کارگر تصویر واقعی از این جزئیات نمی‌توان به‌دست داد. در واقع، این فعالیت‌ها محصول دیالکتیکی داد و ستدهای دائمی بین فعالیت‌های آگاهانه و مبارزات خودانگیخته طبقه کارگر هستند.

**دوم،** تحقق اهداف اصلی، که علت وجودی سازمان‌اند، مستلزم فعالیت‌هایی است که آن‌ها مستقیماً به ویژگی‌های ظرف سازمانی ارتباط پیدا می‌کنند. این فعالیت‌ها را می‌توان به‌این صورت خلاصه کرد: ۱- ارتباطگیری با طبقه در سطح سراسری، به‌منظور انتشار اخبار و تجارب. ۲- جمع‌آوری، حفظ و نگهداری تجارب در يك محل. ۳- تضمین کار مستمر و ادامه‌کاری سازمان، حتا در دوره‌هایی که مبارزه طبقاتی فروکش می‌کند. من این اهداف را، که شرط تحقق اهداف اصلی هستند، **اهداف سازمانی** می‌نامم. ظرف سازمانی مورد نظر، فزون بر توانائی لازم برای متحقق کردن اهداف سازمانی سه‌گانه یاد شده، باید از توانائی‌ها و ویژگی‌های دیگری نیز برخوردار باشد.

حتا در جوامع دموکراتیک غربی که وجود مخالفت مکمل و معنابخش دموکراسی است، مخالفت تا آن‌جائی توجیه‌پذیر است که تهدیدی برای نظام به‌حساب نیاید و کل نظام را زیر سؤال نبرد؛ در غیر این صورت، منطقاً يك چنین مخالفتی تناقض در خود است. از این روی، صرف نظر از شیوه مبارزه - خواه سازمانیافته یا خودانگیخته، خواه به صورت تحمیل رفرم یا مستقیماً تدارک قیام - به‌محض این که مبارزات ویژگی ضد سرمایه‌داری به‌خود بگیرد، ضرورتاً این مبارزات توسط دستگاه‌های سرکوب تا مرز قابل قبول تکمله دموکراسی به عقب رانده می‌شود. بنا بر این، هر درجه از دشواری که کل نظام را نشانه رود باید بیرون از محدوده‌های قوانینی که حفظ نظام سرمایه‌داری را در بر می‌گیرد، صورت گیرد. و این یعنی غیر علنی کردن دست کم بخشی از مبارزه. در این‌جا به یکی دیگر از ویژگی‌های ظرف سازمانی مورد نظر می‌رسیم: توانائی مصون‌داشتن خود از تعرض پولیس سیاسی، و به تبع آن برخورداری از انعطاف‌پذیری و تحرك. این تحلیل را برای تصویر روشن‌تر از ظرف سازمانی مورد نیاز می‌توان ادامه داد، اما، به باور من، از هر طرف که مسأله را برانداز کنیم، ضرورتاً به این می‌رسیم که آن ظرف سازمانی که می‌تواند اهداف اصلی و تبعی را متحقق کند فقط سازماندهی حزبی است، مگر این که پیشاپیش علم را به تسخیر يك نگرش رومانتیک از مبارزه طبقاتی در آورده باشیم.

باید توجه داشت که وقتی از ظرف سازمانی صحبت به میان می‌آید، تأکید فقط بر عمل‌کردها و کارائی آن برای متحقق کردن هدف قرار دارد. اما ظرف سازمانی به‌عنوان وسیله‌ای کارآمد با عمل‌کردی مناسب برای دستیافتن به هدف، مثل هر وسیله دیگری، عوارض جانبی هم دارد. این عوارض گاهی آن‌چنان اهمیت پیدا می‌کنند که اصل هدف را هم زیر

سؤال می‌برند، در واقع، می‌توانند کل دست‌آوردها را ناپود کنند؛ که این بسادگی نقض غرض است. با این وجود، آیا برای خلاصی از شر عوارض جانبی باید خود را از رسیدن به هدف محروم کنیم؟ تاریخ نشان داده است که سازماندهی حزبی گرایش به بورکراتیزه شدن دارد. در واقع هر نوعی از سازماندهی با خطر بورکراتیزه شدن همراه است - چیزی که همزمان با از پیش پا برداشتن مشکلات می‌تواند کل انقلاب را از پیش پا بردارد. از این روی، نگرانی‌ها در این مورد نگرانی‌هایی اصیل‌اند؛ نمی‌توان با نادیده انگاشتن تجارب، خود را به دست قضا و قدر بسپاریم و آزموده را دوباره بیازمائیم. اما هیچ عقل سلیمی هم حکم نمی‌کند که برای دور ریختن خون‌آبه سطل را با بچه یکجا دور بریزیم. اگر کمی با دوتائی‌های ارسطویی - یا این یا آن - فاصله بگیریم، آن وقت به این صرافت می‌افتم که کافی ست بچه را از سطل در آوریم و فقط خون‌آبه را دور بریزیم. در واقع، مشکل در وهله نخست از خود ظرف نیست؛ مشکل عمدتاً از روابطی است که در ظرف جریان می‌یابد، یعنی مشکل روابط درون‌تشکیلاتی است.

با این وجود، توان ظرف در شکل‌گیری روابط درونی آن تأثیر متقابل دارد، بر آن تأثیر می‌گذارد و از آن تأثیر می‌پذیرد. برای بهره‌مندی از آثار خوب ظرف سازمانی - از جمله تقسیم کار و انجام وظایف تعریف شده به طور خودپو و به‌نحو احسن - و حذف آثار منفی آن دو باره می‌رسیم به مداخله آگاهانه. برای این که داستانی بلند را مختصر کنم باید بگویم که سوسیالیسم یعنی تبدیل آگاهانه سرمایه‌داری. از این روی، برای پیش‌برد امر سوسیالیسم و هر آنچه با آن ارتباط دارد، ما پیوسته با عمل آگاهانه و ضرورت‌های محدودکننده روبه‌رو هستیم. تشکیل حزب پرولتاریا یک ضرورت است، تخریب ماشین دولتی بورژوائی یک ضرورت است، جایگزینی دیکتاتوری پرولتاریا با دیکتاتوری سرمایه‌داری یک ضرورت است، تشکیل دولت شورائی جدید برای سازماندهی نو اجتماعی یک ضرورت است، ترغیب اقشار غیر پرولتری به پیوستن داوطلبانه به اهداف دیکتاتوری پرولتاریا یک ضرورت است، استقرار دموکراسی بسیار گسترده‌تر از دموکراسی موجود در جامعه بورژوائی یک ضرورت است، تبعیت از حق بورژوائی (مزد مساوی در برابر کار مساوی) یک ضرورت است، مداخله آگاهانه برای محو دولت یک ضرورت است، گسترش شوراها به تمامی پهنه "جامعه مدنی" برای در دست گرفتن تدریجی امور و مشارکت اجتماعی - سیاسی - اقتصادی پا به پای تحلیل رفتن دولت یک ضرورت است، و... کوتاه سخن، عمل آگاهانه مطلقاً به معنای عمل دل‌خواهانه نیست. امکان مانور آگاهانه ما پیوسته به دامنه بین آزادی و ضرورت محدود می‌شود.

پرداختن به چگونگی روابط درون‌تشکیلاتی آمادگی و فرصتی مناسب را می‌طلبد. اما به‌طور خلاصه، بر این باورم که روابط درون‌تشکیلاتی باید تا حد امکان بازتاب روابط آن جامعه‌ای باشد که قصد برپائی آگاهانه آن را داریم. ما در همان حال که در حال ساختن حزب هستیم در حال ساختن خود نیز هستیم. اگر در یک حزب که از آماده‌ترین و فداکارترین افراد تشکیل شده است نتوانیم روابطی را ترویج و تحکیم بخشیم که قرار است فردای انقلاب در سطح جامعه ترویج و تحکیم کنیم هیچ معلوم نیست که بتوانیم در فردای انقلاب، "در جامعه‌ای که در تمام زمینه‌ها اعم از اقتصادی، اخلاقی و فکری هنوز مهر و نشان جامعه کهنه‌ای را که از بطن آن زاده شده است با خود دارد"، به این مهم نایل آئیم. سرگذشت انقلاب اکتوبر دردناک‌تر از آن است که حتا با چشمان بسته نبینیم.

من در مورد روابط درون‌تشکیلاتی فهرست‌وار چند نکته را پیش‌نهاد می‌کنم:

۱- امتناع از هر نوع شخصیت‌پردازی تحت عناوینی از قبیل رئیس، صدر، رهبر، شخصیت‌های حزبی و غیره، که انسان‌ها را به فرادست و فرودست، فرمانده و فرمان‌بر، متفکر و روزنامه‌پخش‌کن تقسیم می‌کنند. عناوینی این‌چنینی از آغاز شکل‌گیری طبقات تا به امروز عصاره فرهنگ طبقاتی حاکم بوده‌اند. شاید با توجه به دلالت این عناوین به رابطه

"خدایگان - بنده" بوده است که در سنت انترناسیونال اول از عنوان‌های رفیق و یا شهروند در مورد رهبران استفاده می‌شد.

- ۲- با قرار دادن رهبری جمعی در مقابل رهبری فردی، امکان شکل‌گیری رهبری فردی را سد کنیم.
- ۳- پیوسته اکثریت کادر رهبری باید از کادرهای کارگری باشد.
- ۴- رهبری باید به‌صورت گردشی و برای مدتی معین باشد.
- ۵- در سازماندهی تأکید بر سازماندهی افقی باشد.
- ۶- ترغیب انضباط حزبی از طریق انتقاد و انتقاد از خود و بر بنیاد اخلاق کمونیستی.
- ۷- رعایت حق اقلیت برای ابراز نظر آزادانه و قرار دادن امکانات برای ابراز نظر.
- ۸- مشارکت تمامی اعضاء در تصمیم‌گیرهای اساسی از طریق دامن زدن به بحث.
- ۹- ایجاد شرایط رشد اعضاء و توانمند کردن آنان برای مشارکت در تمامی رده‌های سازمانی که به طور گردشی است.
- ۱۰- اتخاذ تصمیمات در سطح رهبری بر اساس جمع‌بندی از رهنمودها، راه‌های حل و نظرات کادرها و هواداران از پائین به بالا.

۱۱- تأمین وحدت نظری حزب از طریق غنای نظری با توسل به بحث‌های زنده، خلاق و همیشگی.

۱۲- ...

پایان